هوالعلیم

توجه و تسلیم نفس به ولایت، شرط قبولی اعمال و تبدّل جوهر نفسانی

رابطهٔ تسلیم‌بودن در برابر ولایت و هدایت انسان

عید فطر ۱۴۲۷ هجری قمری

بیانات

آیت اللَه حاج سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحَمدُ لِلَّهِ الواصِلِ الحَمدَ بِالنِّعَمِ و النِّعَمَ بِالشُّكرِ. نَحمَدُهُ عَلَى آلائِهِ كَما نَحمَدُهُ عَلَى بَلائِهِ. و نَستَعينُهُ عَلَى هذه النُّفوسِ البِطاءِ عمّا أُمِرَت بِهِ، السِّراعِ إلَى ما نُهيَت عَنهُ. و نَستَغفِرُهُ عمّا أحاطَ بِهِ عِلمُهُ و أحصاهُ كِتابُهُ؛ عِلمٌ غيرُ قاصِرٍ و كِتابٌ غيرُ مُغادِرٍ. و نُؤمِنُ بِه إيمانَ مَن عايَنَ الغُيوبَ و وَقَفَ عَلَى المَوعودِ؛ ايمانًا نفى اخلاصُه الشركَ و يقينُه الشّكَّ. و نَشهَدُ أن لاإله إلّا اللَه [وَحدَهُ لاشَريكَ لَه] و أنَّ محمّدًا صلّى اللَه عليه و آله [وَ سَلَّمَ عَبدُهُ و] رَسولُهُ؛ شَهادَتانِ تُصعِدانِ القَولَ و تَرفَعانِ العَمَلَ، لايَخِفُّ ميزانٌ توضَعانِ فيه و لايثقُلُ ميزانٌ تُرفَعانِ عنه.

أوصيكُم عِبادَ اللَه بِتَقوَى اللَه الَّتى هى الزّادُ و بِها المَعادُ [المعاذ]؛ زادٌ مُبَلِّغٌ و مَعادٌ [معاذ] مُنجِحٌ. دَعا

إلَيها خيرُ داعٍ و وَعاها خَيرُ واعٍ؛ فَأسمَعَ داعيها و فازَ واعيها.[1]

أعوذُ باللَه مِن الشّيطان الرَّجيم

﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ* وَٱلۡعَصۡرِ * إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ * إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ١٦٩. مطلع انوار، ج ١٢، ص ٤٠٩:
«تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متّصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌هایش او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کُند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد و کتاب او همهٔ آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن، شک و تردید را از بین می‌برد.
و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثّری نیست غیر از اللَه که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمّد صلّی اللَه علیه و آله، بنده و فرستادهٔ او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّهٔ میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.
ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم؛ تقوایی که زاد و توشهٔ آخرت است و عود و بازگشت انسان به‌سوی خدا به سبب آن است. تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنوانده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کنندهٔ آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کنندهٔ آن رستگار گردید.»

وَتَوَاصَوْاْ بِٱلْحَقِّ وَتَوَاصَوْاْ بِٱلصَّبْرِ﴾.[1]

اللَهمّ صلّ و سلّم و زِدْ و بارِكْ على رسولِك و خاتمِ رُسُلِك و مُبلِّغِ رسالاتِك الرّسولِ النّبىِّ المكىِّ المدنىِّ التهامىِّ القرشىِّ صاحبِ لواءِ الحمدِ و المقامِ المحمودِ أبىالقاسمِ محمّدٍ الحميدِ المحمودِ و علىٰ أخيه و وصيِّه و صهرِه و ابن عمِّه و خليفتِه مِن بعدِه قائدِ الغرِّ المُحجّلين و يَعسوبِ الدّين و امامِ المُتّقين أميرِالمؤمنين علىِّ بن أبىطالب عليهالسّلام و علَى الصّديقةِ الطّاهرةِ الحوراءِ الإنسيةِ البتولِ العذراءِ و الشفيعةِ يوم الجزاءِ فاطمة الزّهراءِ و علىٰ سبطى الرّحمةِ الحسنِ و الحسينِ سيّدَىْ شبابِ اهلِ الجنةِ و علىٰ علىِّ بنِ الحسينِ و محمّدِ بنِ علىٍّ و جعفرِ بنِ محمّدٍ و موسى بنِ جعفرٍ و علىِّ بن موسى و محمّدِ بنِ علىٍّ و علىِّ بنِ محمّدٍ و الحسنِ بنِ علىٍّ و الحجةِ القائمِ المنتظرِ المهدىّ، حُجِجِك علىٰ عبادِك و أُمنائِك فى بِلادِك. اللَهمّ سهِّلْ منهجَهم و عجِّلْ فى فرجِهم و اجْعَلْنا من شيعتِهم و مواليهم و الذّابّين عنهم و لاتحرِمْنا زيارتَهم فى الدّنيا و

---

[1] سوره عصر (۱۰۳).

شفاعتَهم فی الآخرة.

نتیجهٔ آمدن پیامبران برای مردم چیست؟

قال اللَه الحکیم فی کتابه:

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنۡ أَخۡرِجۡ قَوۡمَكَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ وَذَكِّرۡهُم بِأَيَّٰمِ ٱللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّكُلِّ صَبَّارٖ شَكُورٖ﴾[1]

در این آیهٔ شریفه خدای متعال می‌فرماید:

«ما پیامبر خود، حضرت موسی بن عمران را به قوم او فرستادیم تا اینکه قومش را از ظلمات بیرون بیاورد و در عالم نور وارد گرداند و آنها را به ایّام الهی متنبّه کند. این مطلب، از جمله آیات و نشانه‌هایی است برای افرادی که در مسیر ما [با] قدم راستین و عزمی متین و همتی عالی [گام] می‌نهند و بر مسائل و مطالب وارده، صابر و شاکر هستند.»

آیه‌ای است که انسان می‌تواند مسیر زندگی خود را از این آیه تعیین کند. نفس انسان از آنجایی که تعلق به عالم ماده و به کثرات پیدا کرده است و به‌واسطهٔ نسیان و غفلتی که در این تعلق، از عالم معنا

[1] سوره إبراهیم (١٤) آیه ٥.

و حقایق و عالم نور برای او پیدا شده است، در تشخیص موارد صواب و خطا دچار اشتباه و تردید می‌شود. آن نقصانی که برای انسان به‌واسطهٔ این تعلّقات پیدا شده است، موجب تمایل او به‌سمت التذاذات و مطالب موافق با هواها و امیال نفسانی و شهوانی او شده است و هرچه در این مسیر مطابق با امیال و هواهای او باشد، آن را اختیار می‌کند و برای توجیه این مسئله به حِیَل و وسائط و وسائلی متشبث می‌شود.

از یک طرف به‌واسطهٔ نور ایمانی که خدا در وجود ما قرار داده است، فطرت ما که براساس مسئلهٔ توحید، جهت‌یابی توحید دارد و به‌سمت توحید و عالم نور توجه دارد، ما را به‌سمت معنویات و آن حقایق توحیدی متمایل می‌کند؛ از یک طرف تعلق به ماده و دنیا و عالم کثرات و مشتهیات نفسانی، ذهن و فکر و اتّجاه ما را به‌سمت لذّات نفسانی و دنیوی می‌کشاند. در این گیر و دار طبعاً انسان باید از قدرت و نیرویی برخوردار باشد که بتواند در تشخیص موارد و در تشخیص صلاح و فساد، آن طریقی را اختیار کند که مطابق با موازین فطری او و

منطبق با توجیه او به‌سمت عالم توحید و عالم نور باشد.

ولی از آنجایی که جاذبه‌های عالم ماده و آن مسائل چشمگیر عالم دنیا در نزد انسان و نفس بسیار موجّه و قابل توجه می‌نماید، خواهی نخواهی در بسیاری از موارد، نفس آن طریق فطرت و رعایت مصلحت را رها کرده، به‌سمت التذاذات و هواهای نفسانی با نقاب و لعاب الهی تمایل پیدا می‌کند. برای رسیدن به این مقصود، از وسائل مادی و دینی بهره می‌جوید و آن التذاذات نفسانی که موجب بروز و ظهور شخصیت و انانیت ما است، با چهره و نقابی الهی برای ما جلوه می‌کند و ما بی‌توجه به این مسئله، به‌سمت انحرافات و ظلمات و تحیّر و تردید گرایش پیدا می‌کنیم و خودمان از این مسئله اطّلاع نداریم.

از این جهت، خدای متعال می‌فرماید که ما موسی را به‌سوی قومش فرستادیم تا آنها را از ظلمات و ظلمات جهل و ظلمات تخیلات و توهمات بیرون بیاورد. نه‌اینکه قوم حضرت موسی بی‌دین بودند و فرعون و بت‌ها را پرستش

می‌نمودند! آنکه جای خود را دارد که قوم حضرت موسی پرستش خدای متعال را داشتند و متدیّن به ادیان الهی بودند، ولی در میان قوم فرعون محصور و گرفتار بودند. خدای متعال می‌فرماید: ای موسی، به‌سمت و سوی قوم خود حرکت کن؛ اینها متدیّن به دین من هستند، ولی باز در ظلمات‌اند! این نکته، نکتهٔ عجیبی است!

آیا صرف دینداری برای هدایت کافی است؟

این همان نکته‌ای است که ما باید به آن دقت کنیم و به آن برسیم که صِرف تدیّن به دین و التزام به یک مکتب، موجب ورود در عالم نور و هدایت نیست؛ صِرف التزام به تکالیف و تقیّد به قیودات و جهد نفس و اتعاب نفس در امور و تکالیف و احکام، موجب رفع تحیّر و تردید و شک و رعایت صلاح و تمییز حق از باطل نخواهد بود! به مربی و معلم و امام نیاز است تا مواردی را که انسان طبق تشخیص و صلاحدید خود و طبق تخیلات و توهماتی که لازمهٔ نفوس ناقصهٔ بشری است برمی‌گزیند، به او راهنمایی کند و تذکر بدهد: «راهی را که می‌روی، اشتباه است؛ گرچه خیال می‌کنی درست است! روایتی که

این‌طور می‌فهمی، خلاف است؛ گرچه سندش متصل است! آیه‌ای که این‌طور درک می‌کنی، اشتباه است؛ معنای آیه غیر از این است! مطلبی که به تو گفته‌اند، خلاف است؛ این مطلب براساس هوای نفس بوده است، نه تزکیه! نوشته‌ای که در فلان‌جا می‌بینی، خلاف واقع است؛ گرچه از شخصی که مورد توجه است صادر شده است!» اینها مواردی است که موجب می‌شود انسان در ظلمت باشد؛ گرچه برای توجیه عمل خود، مستمسک دینی و شرعی دارد. اینها فایده‌ای ندارد؛ باید موسایی باشد، عیسایی باشد، خضری باشد، معلمی باشد، ولیّی باشد و امامی باشد تا آن مرتکزات ذهنی را که آمیخته‌ای است از مطالب حقهٔ وارده از ناحیهٔ شرع انور و توهمات و تخیلات، از هم جدا کند و تمییز بدهد.

خدا نکند که مانند آن فرد باشیم که در حق او گفته‌اند:

[چو علم آموختی از حرص، آنگه ترس کاندر شب] *** چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد

کالا[1]

اگر انسان بخواهد بر طبق افکار و توهمات و تخیلات خود بدون إتّکاء و توسل و تفویض و تسلیم و بدون رعایت این مسئلهٔ مهم و حیاتیِ [تسلیم نفس] به امام علیه السّلام یا نبی و پیامبرِ از ناحیهٔ پروردگار و یا ولی الهی که قلب او به نور ایمان انشراح پیدا کرده و عوالم غیب برای او باز شده است و مطالب برای او دیگر مجهول نیست و مسائل و مسموعات برای او چهرهٔ ظاهری را ندارد و آنچه می‌بیند مطالبی ماورای آن مشاهده می‌کند و آنچه می‌شنود حقایق را در پشت سر آن می‌بیند، [مواردی را برگزیند، موجب می‌شود که در ظلمت قرار گیرد].

امیرالمؤمنین علیه السّلام در این‌باره می‌فرمایند:

یَرَونَ ما لایَرَی النّاس؛[2] «اینها افرادی هستند که آنچه می‌بینند، مردم نمی‌بینند.»

مردم فقط شنیده‌ها و نوشته‌ها را درک می‌کنند و

---

[1] دیوان اشعار سنائی، قصائد، قصیدهٔ شمارهٔ ۷.

[2] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۴۳.

می‌بینند و فقط به تبلیغات و شایعات توجه می‌کنند؛ اما اینکه در پشت این شایعات و نوشته‌ها و شنیده‌ها و دیده‌ها چه مطالبی نهفته است، اطّلاع ندارند و فکر آنها نمی‌رسد و وسیله و ابزاری که بتواند پشت این مسئله را ببیند، در اختیار ندارند. ما چشممان به هر مقدار که قوی باشد و به هر مقدار که از دید بالایی برخوردار باشیم، پشت این دیوار را نمی‌توانیم ببینیم و برای دیدن پشت این دیوار و حائط، به وسیله احتیاج داریم؛ اما آن وسیله در اختیار ما نیست. همین‌طور نسبت به تشخیص صلاح و فساد، به وسیله احتیاج است؛ اما آن وسیله در اختیار ما نیست و برای ما حاصل نشده است.

اگر ما نسبت به مطالبی که می‌شنیدیم و می‌شنویم و نسبت به مسائلی که می‌بینیم و نسبت به آنچه درک می‌کنیم، به قوهٔ تشخیص فعلی رسیده باشیم و تمییز حق و باطل برای ما فعلیت پیدا کرده باشد، در این‌صورت دیگر احتیاج به پیامبر الهی و نبی و امام نداریم که با او در تماس باشیم؛ [چون] قدرت تشخیص فعلی و فهم صواب و تمییز حق و

باطل و مجاز و حقیقت و اعتبار و اصل، برای انسان حاصل شده است و انسان به مرتبهٔ فعلیت رسیده است.

اینکه ما الآن احتیاج داریم، به‌واسطهٔ عدم وجود این واسطه و وسیله است. این واسطه و وسیله عبارت است از موسای نبی، عیسای نبی، خضر راه، رسول خاتم و در مرتبهٔ أعلیٰ چهارده معصوم علیهم السّلام که اینها نه‌تنها نسبت به امّت خود، میزان حق و باطل و شاغولِ تشخیص‌دهندهٔ صراط مستقیم هستند، بلکه نسبت به تمام اُمَم ماضیه در هر مرتبه و موقعیتی که باشد و نسبت به مراتب مختلف انبیای الهی و رُسل حق هم شاغولِ تشخیص مراتب آنها هستند. فقط اینها هستند که به مقام عصمت و طهارت مطلقه رسیده‌اند؛ یعنی دیگر ماورای این مسئله، مسئله‌ای وجود ندارد. مسئلهٔ عصمت در مقام ظاهر که مطلبی نیست؛ ممکن است خیلی‌ها از این مسئله برخوردار باشند! پیغمبران الهی در مقام تبلیغ قطعاً باید واجد مسئلهٔ عصمت در ظاهر و در فعل باشند. عصمت در باطن، عصمت در عالم تخیلات و عالم مثال، عصمت در عالم ملکوت و همین‌طور

در مراتب بالا که بعد به آخرین مرتبه که مرتبهٔ تجرّدِ محض و تامّه است [می‌رسد]:

لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا [بَينَهُم] إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتْقُهَا وَ رَتْقُهَا بِيَدِك.[1]

«فرقی بین این ذوات مقدّسه و نفوس مطهّره و بین خدای آنها نیست، إلاّ اینکه او خداست و اینها مخلوق‌اند.»

او معبود است و اینها عابد و عبید هستند، او علت است و اینها معلول هستند و فقط تفاوت در جنبهٔ خلقی است؛ اما از نقطه‌نظر احراز مقام وجود مطلق و احراز صفات و اسماءِ کلیّهٔ حق، اینها به مرتبه‌ای رسیده‌اند که در آن مرتبه هیچ جهت نقصانی متصوَّر نیست. انسان باید دست در دست اینها بگذارد؛ آن وسیله و آن واسطه در اختیار اینها است.

شرط اساسی برای تغییر جوهر نفسانی چیست؟

امام باقر علیه السّلام در این زمینه می‌فرماید:

مَن دانَ بِدينٍ يَجهدُ فيه نفسَه و لَيسَ لَه إمامٌ مِن اللهِ

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳، فرازی از دعای روزهای ماه رجب المرجّب.

فَسَعْيُه باطلٌ و هو مُتحيّرٌ ضالٌّ و اللّهُ شانئٌ لِعملِه.[1]

«کسی که خدا را دیانت کند و متدیّن باشد (نه‌اینکه کافر یا بی‌دین باشد؛ بلکه کسی که متدین باشد، یعنی نماز بخواند، روزه بگیرد و حج انجام بدهد) ولکن از ناحیهٔ پروردگار امامی نداشته باشد که دست در دست او بگذارد، مطالب را با او در میان بگذارد، از نفس او اشراب پیدا کند و نفس مطهّر او، او را سوق بدهد و به‌فعلیت دربیاورد، این فرد سعی‌اش باطل است (نماز و روزه و حجّش به‌درد نمی‌خورد. آن نماز و روزه را در عالم تخیّل انجام می‌دهد، نه برای خدا. آن حجی را که انجام می‌دهد، در عالم خیال و عالم وهم است. حمدش حمد نیست، رکوعش رکوع نیست ذهنش در جای دیگر است، آن اتجاه نفس و اتجاه قلبش به‌سمت عالم انانیت و عالم شخصیت است. این فرد سعی‌اش باطل است) تا آخر هم متحیّرٌ ضال در عالم تحیّر سیر می‌کند (نماز می‌خواند، اما از نماز نمی‌فهمد؛ حج انجام می‌دهد، اما گیج است؛ روزه می‌گیرد، ولی آن روزه بر جانش نمی‌نشیند؛ عبادتی که انجام می‌دهد، نفس او با او زمزمه می‌کند که این چه عبادتی است؟! اینکه یك‌عمل عادی و تکراری است؛ ولی از آنجایی که خدا گفته است، ما انجام می‌دهیم! این عبادت به‌درد نمی‌خورد و هزار سال هم بر این منوال بگذرد، انسان به اندازهٔ یك قدم و یك پله حرکت و ارتقا نمی‌تواند داشته باشد) و خداوند متعال عمل او را از خود دور می‌کند و مورد قبول قرار نمی‌گیرد.»

لذا در شریعت مقدّس اسلام مسئلهٔ توجهِ نفس و تسلیمِ نفس به امام حی و ولیّ حی، شرط اساسی برای قبول اعمال و تبدّل و تغیّر جوهر نفسانی شمرده شده است.

آن کسانی که قائل به امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام و مسئلهٔ خلافت ائمّهٔ اثنی‌عشر نیستند، تمام آنها متحیّر و ضال هستند؛ سعی آنها باطل است؛ روزهٔ آنها باطل است؛ نماز آنها فقط از لقلقهٔ زبان تجاوز نمی‌کند؛ کاری که آنها انجام می‌دهند، جان و روح و باطن و نشاط ندارد، مانند مجسمه‌ای که به او تعلیم اطوار و افعال را می‌دهند؛ حرکتی در آنها مشاهده نمی‌شود. این‌طور احساس نمی‌کنید؟!

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، با قدری اختلاف.

مرحوم آقا ـ رضوان اللَه علیه ـ نسبت به افرادی که آنها از پیش خود به هرچه تشخیص می‌دهند عمل می‌کنند و هرچه برای خود صلاح می‌دانند به‌کار می‌بندند، تعبیری می‌کردند و می‌فرمودند:

اینها نماز می‌خوانند ولی نماز، آنها را حرکت نمی‌دهد و در همان جای خود متوقّف هستند. نماز شب می‌خوانند ولی این نماز شب، آنها را از عالم أنانیت بیرون نمی‌آورد و از عالم تشخّص خارج نمی‌کند. قرآن می‌خوانند و صرفاً آن قرآن آنها را در همان محدوده نگه می‌دارد و تفاوتی برای آنها حاصل نمی‌شود. اینها مانند پوستی می‌مانند که در آن باد دمیده شده باشد؛ آن انتفاعی که برای او پیدا می‌شود، از جوهرهٔ ذات نیست، از هوا و تخیلات و توهمات است. هنگام مردن، وقتی که آن باد و هوا خارج می‌شود، آن‌وقت احساس می‌کنند که جز پوستی چیزی برای آنها از سرمایهٔ عمر باقی نمانده است.

چرا انسان در همهٔ مسائل سرگردان است؟

لذا امام صادق علیه السّلام در اینجا می‌فرمایند:

إعرِفْ إمامَك فإنّكَ إذا عَرفْتَ لايَضُرُّكَ تَقَدَّمَ هذا

الأمرُ أم تَأَخَّرَ؛[1] «تو باید امامت را بشناسی! اگر امام را شناختی، دیگر کارت تمام است.»

دیگر از عالم تحیّر و شک بیرون آمده‌ای! از عالم توهم بیرون می‌آیی و دیگر در کارهایت دچار تردید و شک نیستی که آیا این کار درست است یا غلط است، انجام بدهم یا انجام ندهم، این [شخص] این‌طور می‌گوید و آن مقابلش این‌طور می‌گوید؛ به کدام عمل بکنم؟ این شخص صاحب علم است به این سمت دعوت می‌کند، آن شخص صاحب علم است به آن سمت.

در جریان مشروطه این مسئله برای همهٔ افراد به‌خوبی مشخص بود. طرفین مسئله همه از افراد عالم و فقیه بودند؛ هم آنهایی که مردم را به مشروطه دعوت می‌کردند از علما و فقها و بزرگان علمی ظاهری بودند، و هم افرادی که به خلاف دعوت می‌کردند آنها هم از علما و فقها و مراجع بودند و از واجدین علوم ظاهر بودند. و خدا می‌داند که مردم در این وسط به چه بلاهایی مبتلا شدند و به چه

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، با قدری اختلاف.

مسائلی گرفتار شدند! آیا مردم در آن‌موقع نماز نمی‌خواندند که می‌خواندند. آیا روزه نمی‌گرفتند؟! آیا حج انجام نمی‌دادند؟! آیا قرآن نمی‌خواندند؟! آیا به تکالیف و عبادات عمل نمی‌کردند؟! آیا به دستورات دین عمل نمی‌کردند؟! پس چه شد که آن فاجعه‌ها در آن زمان اتفاق افتاد و آن مسائل در آن زمان به وقوع پیوست و مردم به وادی هلاکت و ضلالت افتادند و چه نفوسی در آن‌موقع تلف شد و چه مردمی در آن زمان، در راه رسیدن امیال دست‌های پنهان به چه مسائل و مطالبی گرفتار شدند!

تمام اینها برای این بود که مردم در آن‌موقع امام نداشتند، برای این بود که مردم در آن‌موقع راهبر نداشتند، برای این بود که مردم در آن‌موقع کسی را نداشتند که «**یَرَونَ ما لایَرَی النّاسُ و یَسمَعونَ ما لایَسمَعون**؛[1] ببیند آنچه را که مردم نمی‌بینند.»

---

[1] نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۴۳. معاد شناسی، ج ۲، ص ۸۲: «آنها می‌بینند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌بینند و می‌شنوند چیزهایی را که مردم دنیا نمی‌شنوند.»

[کسی] نبوده است. علمایی که آنها را به این سمت و سو می‌کشاندند، خودشان هم مثل همین مردم بودند؛ ولی فقط علم ظاهر داشتند. آنهایی که مردم را به این طرف و آن طرف حرکت می‌داند، از نظر تخیل و توهم هیچ فرقی با مردم و تابعین نداشتند. تابع و متبوع در آن زمان یکی بود؛ گرچه در صورت تفاوت بود، ولی در سیرت فرق نداشت؛ ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾.[1]

و این نکته، نکتهٔ حساس است که امام علیه السّلام ما را به این مسئله راهنمایی می‌کند: «**إعرِفْ إمامَكَ**؛ امام خودت را بشناس!» مگر ما امام را نمی‌شناسیم؟ نه! فایده‌ای ندارد! این امامی که ما الآن می‌شناسیم و این امام زمانی را که می‌شناسیم، این شناخت نیست؛ این جهل است، نادانی است، توهم و تخیل است. صرف تصور اینکه یک امامی هست و در جایی غائب است و هزار و دویست سال غیبت کرده است و خدای متعال یک روز او را ظاهر

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۷۳. اللَه شناسی، ج ۲، ص ۲۶:
«در این‌صورت هم طالب (عبادت‌کنندگان غیر خدا) و هم مطلوب (آن کسان مورد پرستش) ضعیف و ناتوان خواهند بود.»

می‌کند، برای ما هیچ دردی را دوا نخواهد کرد. ما همین‌طور در ظلمات هستیم.

رابطهٔ شناخت حقیقی امام و سعادت

آنچه امام صادق علیه السّلام به آن راوی می‌فرماید و وقتی که حضرت خصوصیّات زمان ظهور را بیان و آثار و برکات ظهور حضرت ولی‌عصر را برای راوی تشریح می‌کند، راوی تأسّف و افسوس می‌خورد و زمان امام صادق علیه السّلام را با زمان حضرت بقیّةاللَه مقایسه می‌کند و بر اینکه آن زمان را درک نمی‌کند، اظهار تأسّف می‌کند؛ حضرت فرمودند: ناراحت نباش، متأثّر نباش، تصور نکن که حالا تو در آن زمان نیستی؛ بندهٔ خدا، الآن امام تو در مقابل تو نشسته است، داری دنبال چه می‌گردی؟! الآن منِ امام صادق در کنار تو نشسته‌ام، تو تأسّف می‌خوری بر اینکه زمان ظهور را درک نمی‌کنی؟! تو داری تأسّف می‌خوری بر اینکه چرا در زمان امام زمان نیستی؟! امام زمان تو در مقابل تو است. «**إعرِفْ إمامَكَ**؛ برو به‌دنبال و امامت را بشناس!» اگر تو امامت را می‌شناختی که اظهار تأسّف و اظهار

ناراحتی نمی‌کردی! اگر امامت را بشناسی، «**لايَضُرُّكَ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أم تَأَخَّرَ**؛» برای تو هیچ فرقی نمی‌کند چه اینکه زمان ظهور فرزند من، بقیّةاللَه الأعظم، زود انجام بشود و تقدم پیدا بکند و تو درک بکنی یا اینکه تأخّر پیدا بکند و تو درک نکنی و از دنیا بروی! حضرت [امام صادق علیه السلام] استشهاد می‌کنند به آیهٔ شریفهٔ قرآن:

قال اللَه تعالیٰ: ﴿يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسٍۭ بِإِمَٰمِهِمْ﴾؛[1] «**﴿در روز قيامت ما هر فردي را با آن امام و مقتدايش مي‌خوانيم﴾**.»

ای افرادی که در روز قیامت حاضر شده‌اید، امامتان در دنیا چه کسی بود؟ مقتدایتان در دنیا چه کسی بود؟ توجه‌تان در دنیا به چه سمتی بود؟ چه شخصی را اسوه قرار دادید و به‌دنبالش راه افتادید؟ چه فردی را اسوه قرار دادید و امام خودتان قرار دادید و از او تبعیّت کردید؟ آیا آن فرد صلاحیت امامت داشت یا نداشت؟ آیا آن فرد، فردی بود که «يَرَی ما لايَرَی

---

[1] سوره إسراء (۱۷) آیه ۷۱. امام شناسی، ج ۱، ص ۱٤٦:
«روزی خواهد آمد که ما تمام افراد بشر را به‌توسّط امام‌های خودشان خواهیم خواند.»

النّاسُ؛ ببیند آنچه مردم نمی‌بینند»؟ آیا آن فرد فردی بود که «یسمع ما لا یسمع الناس؛ بشنود حقایقی را که مردم نمی‌شنوند»؟

﴿یَوۡمَ نَدۡعُواْ كُلَّ أُنَاسِۭ بِإِمَٰمِهِمۡ﴾؛ ما در روز قیامت همهٔ شما مردم و شیعیان و اینها را در یک صف قرار نمی‌دهیم؛ هر کدام از شما دنبال همان امامی است که در اینجا دنبال او بود. در روز قیامت او را می‌آورند و تمام متابعین این شخص در پشت او صف می‌کشند. او را می‌آورند و متابعینش در این دنیا، در پشت او قرار می‌گیرند. او را می‌آورند و همهٔ آن کسانی را که از او تبعیّت کردند، در آنجا قرار می‌دهند. صحبت و مطلب این است!

روایتی است بسیار عجیب از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام که این روایت برای ما خیلی جنبهٔ بشارت دارد و دل ما را زنده می‌کند و بارقهٔ امید را در قلب ما تجلّی می‌دهد. روایت بسیار مفصل است. مرحوم طبرسی این روایت را در احتجاج هم ذکر کرده است. حضرت راجع به افرادی که در این دنیا به کسوت اهل ایمان درآمده‌اند

و مردم را به‌سوی دنیا و به‌سوی خود دعوت می‌کنند، مطالب بسیار عجیب و عالی می‌فرمایند و در این مسائل استشهاد به کلام امام صادق علیه السّلام می‌کنند که آنهایی که مردم را به خود دعوت می‌کنند، آن علمای سوئی که اینها می‌آیند و راه به‌سوی خدا را بر مردم می‌بندند و بارقه‌های امید را در آنها خاموش می‌کنند و مسیر تجرّد و توحید و عرفان را بر مردم مسدود می‌کنند و آنها را به‌سمت دنیا و هواهای نفسانی می‌کشانند و وجود مردم عوام را در این دنیا که برای وصول به فعلیت و مراتب توحید و تجرّد آفریده شده است، مضمحل و باطل می‌کنند، از اینها تنقید می‌کنند. علمای بنی اسرائیل را با علمای امّت مقایسه می‌کنند و ملاک را در هر دوی اینها واحد می‌دانند و به همان سرنوشتی که علمای سوء بنی اسرائیل در دنیا و آخرت مبتلا شدند و می‌شوند، امام علیه السّلام این علما را به همان سرنوشت و به همان کیفیّت و به همان مآل خبر می‌دهند. بعد راوی نسبت به مسئله برای او یأس پیدا می‌شود: پس بالأخره چه باید کرد؟ دست در دست که باید گذاشت؟ یا ابن‌رسول‌اللَه، شما که می‌فرمایید

فرزندم غائب است و خداوند او را از دیدگان مردم مخفی می‌کند، او در میان مردم حاضر نیست تا اینکه به مسائل آنها پاسخ بدهد و مطالب آنها را روشن کند. حضرت می‌فرمایند: نه، این‌طور نیست؛ مسئلهٔ امام مسئلهٔ ماورای عقول و توهمات و تخیلات شما است. امام علیه السّلام زنده و میت ندارد، امام علیه السّلام ظاهر و غائب ندارد:

لاجَرَمَ أنَّ مَن عَلِمَ اللهُ مِن قَلبِهِ مِن هؤلاءِ العَوامِ [القَومِ] أنَّهُ لايُريدُ إلّا صيانَةَ دينِهِ و تَعظيمَ وَليِّهِ لَمَيتُرُكهُ فى يَدِ هذا المُتَلَبِّسِ الكافِر، ولكنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤمِنا [يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوابِ] ثُمَّ يوَفِّقُهُ اللهُ لِلقَبولِ مِنه فَيَجمَعُ اللهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيرَ الدُّنيا و الآخِرَة وَ يَجمَعُ عَلَى مَن أضَلَّهُ لَعنَ [لَعنًا فى] الدُّنيا و عَذابَ الآخِرَة.[1]

---

[1] الاحتجاج، ج ۲، ص ٤٥٨. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۹٤: «لا جرم چون خداوند دارای لطف و محبّت است و می‌داند که بعضی از این ضعفای شیعهٔ ما راهی برای إدراک واقع ندارند و در دست چنین علمایی گرفتار شده‌اند، اگر اینها در درون قلبشان دنبال واقع بگردند و خود را بیچاره ببینند، خداوند یکی از افرادی را که حق باشد، برای هدایت آنها می‌گمارد تا اینکه آنها را از دست آن علمای فسقه خارج کند و راه حقِّ مُصیب را به آنها نشان بدهد. و این را خدا بر عهده گرفته است که اشخاصی که از درون قلب دنبال واقع می‌گردند، از این افراد به آنها إرائه نماید و آنها را بر طریق حق دلالت کند.

بنابراین، خداوند آن افراد حق‌طلب را که قصدشان فقط حفظ دین خود است و اینکه ولیّ خود را بزرگ بشمارند، در دست این متلبّس کافر، این کافری که اهل تلبیس و تدلیس و خدعه است رها نمی‌کند؛ بلکه او را بیرون

«(این‌طور تصور نکن که اگر فرزندم و امام شما مخفی است دیگر باب ورود و مسیر به‌سوی خدا و تجرّد و توحید به روی شما بسته است؛ نه، این‌طور نیست. تصور نکنید که شما بی‌صاحب و بی‌مولا خواهید بود) خدای متعال اگر بداند فردی از همین عوام و از همین مردم و از میان شما که در قلب او و در باطن او و در فکر او و در ذهن او چیزی جز حفظ دین خود قرار ندارد؛» این مسئله، مسئله است و ما به این مطلب باید توجه کنیم که آیا در قلب ما مسئله همین‌طور است یا نه، کم و زیاد دارد و کم‌رنگ و پر رنگ است؟ مطلب فرق می‌کند! خدای متعال هم که چیزی از او مخفی نیست!

«**لاجَرَمَ أنَّ مَن عَلِمَ اللَهُ مِن قَلبِهِ مِن هؤلاء العَوامِ**،» امام علیه السّلام می‌فرماید: خدا بداند از

می‌کشد و مؤمنی را برای او می‌گمارد که او را به راه صواب هدایت کند، بعد هم او را موفّق می‌کند که قول آن ولیّ حق را قبول کند.
بنابراین، خداوند برای چنین شیعه‌ای خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است (اما خیر دنیا، برای اینکه راه را به او نشان داده است تا از دست این دشمن متظاهر و متعدّی و متلبِّسِ کافر، نجات پیدا کند. و اما خیر آخرت، برای اینکه به حقیقت ولایت رسیده؛ و با این مِنهاجِ صحیح به‌سوی رضوان و فَوز دار الآخره حرکت کند). و خداوند بر کسی که در صدد گمراهی این شیعه بوده، لعنت در دنیا و عذاب آخرت را جمع کرده است.»

همین مردم عوام که در ظلمت و جهالت و تحیر هستند، که در قلب او صدق وجود دارد، صفا و اخلاص وجود دارد، می‌خواهد دینش را حفظ کند، سرِ خود را نمی‌خواهد کلاه بگذارد، نمی‌خواهد خود را گول بزند، نمی‌خواهد با وسائل و وسائطی برای اعمال خودش توجیه پیدا بکند، مطلبی که به او گفته می‌شود می‌شنود و در صدد جواب دادن نیست، در صدد فرار کردن از حق نیست، به‌دنبال حق است، به‌دنبال باطل نیست، ولکن به آن نرسیده است، خدا کسی را این‌طور بداند که «**لایُریدُ إلّا صیانَةَ دینِهِ**؛ می‌خواهد دینش را نگه دارد،» «**وَ تَعظیمَ وَلیِّهِ**؛ ولیّ الهی را بزرگ بشمارد» [رها نمی‌کند].

چه تفاوتی در حضور و غیبت امام است؟

این دنیا صاحب دارد، دین ما صاحب دارد و این عالم صاحب دارد، صاحب این عالم، امام زمان ما است. ما به همه چیز پرداخته‌ایم غیر از امام زمان! انگار نه انگار امامی وجود دارد، انگار نه انگار ولیّی وجود دارد، انگار نه انگار خداوند امام حَیّی را مسیطر بر نفوس و صاحب مقام ولایت برای ما قرار

داده است! حالا از دیدگان ما مخفی است که مخفی است! مگر قرار بر این است که امام همیشه در دیدگان ما باشد؟! مگر در زمان ائمّه علیهم السّلام ائمّه همیشه پیش مردم بودند؟! این سال‌های سال زندانی‌بودن موسی بن جعفر پس برای چه بود؟! اگر موسی بن جعفر با یک رفتن به زندان تمام کار و برنامه‌اش به‌هم بخورد که دیگر امام نیست و دیگر ولی نیست! اگر با یک رفتن به زندان همهٔ عالم به‌هم بخورد، شرع به‌هم بخورد، احکام به‌هم بخورد، ارتباط نفوس بندگان با خدا به‌هم بخورد، همین‌که بگیرند و به زندان ببرند انسان احساس کند دیگر ارتباطش با خدا قطع شده است و آن در دیگر بسته شد و آن راه بسته شد، آن موسی بن جعفر با آن افرادی که در مسجد می‌نشستند فرق نمی‌کند و تفاوت ندارد و امام نیست! آن امامی را که متوکل از مدینه احضار کند و در سامرا به حبس و حصر قرار بدهد، آن دیگر امام نیست! اگر نتواند همان مسائلی را انجام بدهد و همان تصرفاتی را بکند و همان کارها و اعمالی را که در زمان ارتباطش با مردم [انجام می‌داد] نتواند [انجام بدهد] و به اندازهٔ یک

سر سوزن اگر تفاوت کند، او دیگر با افراد عادی فرقی نمی‌کند! امام، صاحب مقام ولایت کلیه است، ظاهر و باطن و غیبت و حضور ندارد. این است مطلب؛ چه اینکه امام در میان مردم باشد، یا در حبس باشد، یا در حال إخفا و إختفا باشد!

و افرادی که در همان زمان ائمّه بودند، غیر از آنهایی که در خود مدینه و در اطراف منزل امام بودند، کدام‌یک از افراد با امام ارتباط داشتند؟! آنها که هر کدام در شهرهای خودشان بودند و امام را نمی‌دیدند. پس امام موسی بن جعفر، امام صادق و امام سجاد برای آنها هم غائب بود. چه فرقی می‌کند، چه ما در مدینه باشیم و در کنار امام باشیم و آن حضرت را نبینیم، یا در شهرهای دور باشیم و آن امام را نبینیم، یا اینکه امام زمان غائب باشد؟! چه فرق می‌کند و چه تفاوت می‌کند؟! حالا فرض بکنیم که امام زمان علیه السّلام در یکی از همین شهرهای کرهٔ زمین است و ما شهر را هم می‌دانیم و نام خیابان و کوچه و منزل را هم می‌دانیم، ولی دور آن شهر را حصار کشیده‌اند و مانع وجود دارد و نمی‌توانیم

برویم؛ آیا باز هم می‌گوییم امام زمان علیه السّلام غیبت کرده است؟! نه دیگر! فقط فرق مسئله در این است که الآن ما جای حضرت را نمی‌دانیم و می‌گوییم: غیبت کرده است؛ اگر بدانیم، می‌گوییم: غیبت نکرده است، ولی ما اطّلاع نداریم. همین مسئله در زمان ائمّه هم بوده است. آنهایی که در شهرهای دیگر بودند، مگر امام را می‌دیدند؟! پس امام هم برای آنها غیبت کرده است؛ پس اینجا با امام زمان چه فرقی است؟!

اینجا است که انسان باید به کلام امام صادق علیه السّلام برسد که فرمود: «**إعرِف إمامَكَ**؛ امامت را بشناس!» امام محدود به منطقه نیست، امام محدود به یک شهر نیست و امام محدود به ظهور و شهود در برابر مردم نیست. امام عبارت است از تجلّیِ ولایت پروردگار در عالم موجودات که آن تجلی، تجلیِ جوهری و تجرّدی است. آن تجلی که دیگر شهود و غیبت ندارد. مگر خدا شهود و غیبت دارد؟! آیا تا به‌حال ما راجع به خدا گفته‌ایم که خدا غائب است و یک زمانی ظهور پیدا می‌کند؟! چقدر حرف، حرف سخیف و رکیکی است! آیا تا به‌حال گفته‌ایم

که ای‌کاش خدا در میان ما بود؟! آن‌طور که ذهن را از نقطه‌نظر استیلاءِ بر تمام عالم وجود، متوجه پروردگار می‌کنیم، به همین نحو بدون یک سر سوزن کم و زیاد باید متوجه این حقیقت ولایتِ در وجود حضرت بقیّةاللَه بشویم که بر تمام عالم وجود مانند ولایت و شهود پروردگار احاطه دارد. این است مسئله!

وقتی که انسان به این مرتبه رسید، آن وقت «**لایَضُرُّكَ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أمْ تَأخَّرَ!**» دیگر برای تو نفع و ضرری ندارد و تفاوتی نمی‌کند که امام زمان ظهور کند یا تو قبل از ظهور از دنیا بروی و فوت کنی؛ چون تو دیگر به آن حقیقت ولایت اتّصال پیدا کردی و دیگر تمام شد و به آن حقیقت ولایت رسیدی و پردهٔ جهل از جلوی دیدگان و چشمان تو کنار رفت.

شرط اساسی برای هدایت

بعد حضرت امام عسکری می‌فرماید: کسی که این‌طور و به این نحو باشد «**لایُریدُ إلّا صیانَةَ دینِه**» بخواهد دین خودش را حفظ کند، بخواهد ولیّ ما و ولیّ الهی را تعظیم کند و او را بزرگ بداند، همهٔ دنیا

را در مقابل او کوچک بشمارد، همهٔ نعمت‌های الهی را در مقابل او کوچک بشمارد، همهٔ یافته‌های این دنیای دنی را در مقابل او پایین بشمارد، ریاسات را در مقابل امام زمان زیر پا بگذارد، شهرت را در مقابل او زیر پا بگذارد، همهٔ نعمت‌های دنیا را در مقابل او زیر پا بگذارد و فقط و فقط آنچه برای او می‌ماند ولیّ ما باشد، نتیجه‌اش این خواهد شد که «**لَمْ یَتْرُکْهُ فی یَدِ هذا المُتَلَبِّسِ الکافِر**؛ دیگر خدا او را در دست این عالمِ کافرِ بی‌دینِ سادِّ از طریق نمی‌گذارد.» دیگر خدا نمی‌گذارد دست این فرد در دست اینها قرار بگیرد، دیگر خدا نمی‌گذارد که تسلیم اوامر و نواهی این‌گونه افراد بشود، دیگر خدا نمی‌گذارد وسوسهٔ این خنّاسان در قلب او کمترین تأثیری به‌وجود بیاورد.

«**هذا المُتَلَبِّسِ الکافِر**»؛ این شخصی که به لباس اهل ایمان درآمده ولی کافر است، روی حق را می‌پوشاند، أنانیت خود را به‌عنوان حق برای مردم جلوه می‌دهد و توهم و تخیل را برای مردم به ارمغان می‌آورد، نه واقع و حق را؛ به‌دنبال بستن راه مردم به‌سمت خدا است و دائماً فقط در حال القاءِ شبهه و

شک و انحراف در معتقدات واقعی و مسیر توحیدی مردم و اهل‌عرفان و توحید قرار دارد. این فرد در لسان امام عسکری علیه السّلام فرد متلبّس و کافر است.

حالا خدا چه می‌کند: «**ولکنَّهُ یُقَیِّضُ لَهُ مُؤمِنًا یَقِفُ بِهِ عَلَی الصَّوابِ**»؛ مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد، بیدار دلی را در سر راهش قرار می‌دهد، شخصی که دلش به نور هدایت روشن است در دست آنها قرار می‌دهد، از آنها می‌گیرد و جدا می‌کند و او را در دامن یک مؤمن می‌اندازد؛ آن کسی که چشمش باز شده و هدایت و نور ایمان را یافته است.

حالا که این مؤمن را در سر راهش قرار داده است، کفایت نمی‌کند؛ «**ثُمَّ یوَفِّقُهُ اللهُ لِلقَبولِ مِنه**؛ (تازه) خداوند توفیق قبول این مطالب را به او عنایت می‌کند.»

ممکن است انسان پیش پیغمبر هم باشد، ولی نشنود! مگر نبودند؟! مگر پیش ائمّه نبودند؟! مگر ائمّه برای آنها صحبت نمی‌کردند؟! چند نفر شنیدند و چند نفر قبول کردند؟! چند نفر حقیقت را باور

کردند؟! پیغمبر چقدر به آنها فرمود و چقدر به خلافت امیرالمؤمنین توصیه کرد؟! در زمان حیات خودش با اشاره، با کنایه، با تصریحات و در آخر هم آن قضیّهٔ روز غدیر؛ دیگر چقدر و چه‌طوری برای مردم خلافت امیرالمؤمنین را بیان کند و دیگر با چه زبانی به مردم تفهیم کند؟! مگر قبول کردند؟! چند نفر قبول کردند؟! همان چهار، پنج نفری که بعد از پیغمبر آمدند دنبال امیرالمؤمنین، آنها قبول کردند!

ولی برای این فرد: «**ثُمَّ یوَفِّقُهُ اللَهُ لِلقَبولِ مِنه**»؛ خدا به او توفیق می‌دهد: حالا که این مؤمن در سر راهت قرار گرفته است، مطالبش را هم بپذیر! صرفاً گوش نده و برو! صرفاً این‌طور نباشد که انسان مطلبی را بشنود و جلسه‌ای [برود] و مسائل تمام بشود؛ نه!

«**فَیَجمَعُ اللَهُ لَهُ بِذَلِكَ خَیرَ الدُّنیا و الآخِرَة**؛ خدا خیر دنیا و آخرت را برای او مهیّا می‌کند.» «**وَ یَجمَعُ عَلَی مَن أضَلَّهُ لَعنَ [لَعنًا فی] الدُّنیا و عَذابَ الآخِرَة**؛ برای کسانی که سادّ از راه خدا هستند، لعن دنیا و عذاب آخرت را مهیّا می‌کند!» این مطلب این‌طور

است و مطلب به این کیفیّت است.

لذا این مسئله برای انسان مایهٔ امید و روزنه‌ای است برای اینکه خدای متعال نگاه به قلب و دل ما می‌کند، تا چقدر روی مطالب ایستاده‌ایم و چقدر نسبت به مسائل صدقِ نیت داریم و چقدر نسبت به آنچه فرموده‌اند، نفس خود و قلب خود را آماده کرده‌ایم!

نعمت‌های ویژهٔ روز عید فطر

امروز روز عید فطر است. روزی است که متعلق به امام زمان علیه السّلام است. در دعای قنوت مگر ما نمی‌خواندیم:

أللَهُمَّ... أسأَلُكَ بِحَقِّ هذا اليَوم الَّذى جَعَلتَهُ لِلمُسلِمينَ عيدًا؛ «خدایا، من تو را قسم می‌دهم به حق امروز که تو آن را برای مردم و مسلمین عید قرار دادی.»

یک ماه روزه گرفتیم، یک ماه به ضیافت الهی رفتیم، یک ماه به عالم نور وارد شدیم، یک ماه از نسیم و شمیم ولایت بر قلب و جان ما وزیدن گرفته است. خدای متعال این نعمت الهی را در امروز برای ما عید قرار داده است. بحمداللَه به توفیق الهی از این

نعمت متنعم شدیم و بر سر سفرهٔ الهی نشستیم و یک ماه حالمان تغییر کرد. آیا این‌طور نبوده است؟! حال و هوای ما فرق کرده و آن مدرکات ما تغییر پیدا کرده و نفس ما نسبت به مسائل قبل از ماه مبارک رمضان تغییر پیدا کرده است. خصوصیّاتی که در این ماه مشاهده می‌شد، طبعاً در خارج از این ماه نبود. اینها برای همین مائدهٔ الهی بود و برای همین سفره‌ای بود که خدای متعال برای ما قرار داده است. امروز روز شکر گزاری و روز پاس داشتن این نعمت الهی است که خداوند توفیق ادراک ماه مبارک را با این فیوضاتش برای ما فراهم کرده است. پس امروز برای ما عید است.

ولی برای پیغمبر و ذراری و اهل‌بیت پیغمبر که البتّه از آن ناحیه هم نصیب ما خواهد شد:

وَ لِمُحَمَّدٍ صلّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ ذُخرًا و شَرَفًا و کَرامَةً و مَزیدًا؛ «برای پیغمبرت این ماه را ذخیره قرار دادی.»

این ماه برای پیغمبر ذخیره بود و باعث شرافت و کرامت و مزید بود. مزید خیرات و مزید برکاتی که به‌واسطهٔ امروز برای پیغمبر و برای اهل‌بیت فرود

می‌آید و از ناحیهٔ آنها به امّت و آنهایی که دنبالش هستند، می‌رسد.

رفقا بدانید پیغمبر چیزی برای خودش بر نمی‌دارد، ائمّهٔ ما چیزی برای خودشان بر نمی‌دارند، امام زمان چیزی برای خودش بر نمی‌دارد؛ هرچه خدا به او بدهد، همه را بین شیعیان تقسیم می‌کند و به اندازهٔ سر سوزنی هم برای خود بر نمی‌دارد! چون امام است و چون پدر همهٔ ما است و چون ولیّ همهٔ ما است و به هر کسی از ما نزدیک‌تر و از همهٔ افراد به ما دلسوزتر است. این آن معنای امام است.

مقامات خاص اهل‌بیت، عیدی عظیم روزه‌داران

در امروز دعای ما «**أن تُدخِلَنی فی کُلِّ خَیر...**» بوده است. خیلی فقرهٔ عجیبی است! این همان معنای فیوضاتی است که از ناحیهٔ امام زمان علیه السلام به شیعیانش می‌رسد:

أن تُدخِلَنی فی کُلِّ خَیرٍ أدْخَلتَ فیهِ مُحَمَّدًا و آلَ محمّد؛

«مرا در هر خیری داخل کن که پیامبر و آل او را داخل کردی!»

این مسئله خیلی مسئلهٔ عجیبی است! خدا

می‌گوید: من استثنا قائل نیستم؛ وقتی که فیض من بر پیغمبر و آل او و بر امامتان بیاید، آن فیض شما را هم می‌گیرد. خودت را در کنار این فیض قرار بده تا بهره‌مند بشوی. گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه نیست![1] خودش می‌فرماید این‌طور بگویید و این‌طور درخواست کنید: خدایا مرا در هر خیری که امروز داری امام زمان ما را با آن مقام و با آن سعهٔ وجودی متنعم می‌کنی، ما را هم داخل در همان خیر قرار بده؛ از برکاتت، از علومت، از انوارت، از هدایتت، از انشراحت، از انفتاح قلب و باز شدن حقایق و انوار!

امام زمان کسی است که نمی‌تواند کسی او را بفریبد، دنیا و دنیاییات نمی‌تواند او را از آن مسیری که دارد منحرف کند، قضایا و مسائلی که پیش می‌آید نمی‌تواند او را از آن راه باز بدارد، افراد نمی‌توانند فکر و ذهن او را متوجه خودشان کنند و او را به‌دنبال خودشان بکشانند. خدایا، در امروز ما را در ولایت او قرار بده به‌نحوی‌که دیگر کسی نتواند ما را

---

[1] امثال و حکم، دهخدا، ج ۳، ص ۱۳۰۰.

منحرف کند و کسی نتواند افکار ما را متوجه افکار خودش کند و کسی نتواند قلب و ذهن و نفس ما را متوجه دنیا و أنانیت‌های خودش کند!

وَ أن تُخرِجَنی مِن کُلِّ سوء أخْرَجْتَ مِنه محمّدًا و آلَ‌محمّد؛ «از هرچه پاکان درگاه خودت را برحذر داشتی و از آن دور نگهداشتی، از هر انحراف، از هر کجی و عیب و نقصان، از هر عملی و از هر فکری و از هر تخیل و توهمی در همهٔ مراتب تعلقات و تعینات و تقیّدات، [مرا هم دور نگهدار]!»

خیلی عجیب است! چطور می‌شود خدا هم‌چنین وعده‌ای به ما بدهد و چطور می‌شود دعوت کند؟! لابد هست که دارد می‌گوید! خدای متعال راجع به ائمّه چه مرتبه‌ای از عصمت را برای آنها قرار داد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا﴾؛[1] «خدا شما را از هر رجس و پلیدی دور نگه‌داشت و طهارت مطلقه را به شما

---

[1] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۵۰:
«این است و جز این نیست که فقط خداوند اراده کرده است که از شما اهل‌بیت هرگونه رجس و پلیدی را از میان بردارد و به تمام معنی شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

عنایت کرد.»

رفقا، می‌دانید قضیّه چیست؟! سر بسته بگویم: آن مقام عصمتی که برای ائمّه علیهم السّلام است و طهارتی که هیچ جنبه‌ای از کثرت در همهٔ مراتب وجود دامن مطهّر آنها را نیالوده است، خدای متعال می‌گوید: امروز من آن را به شما می‌دهم.

«**وَ أن تُخرِجَنی مِن کُلِّ سوء...**؛[1] و اینکه مرا از هر سوئی که پیغمبر و اهل‌بیت او را خارج کردی [خارج کن]!» نه فقط گناهان ظاهری؛ اینکه چیزی نیست! این را یک آدم عادی هم می‌تواند انجام ندهد؛ اینکه یک آدم معمولی هم می‌تواند شراب نخورد، دزدی نکند...، قمار و شطرنج و اینها بازی نکند. این یک چیز عادی است. نه، این که راجع به امام فخر نیست و راجع به پیغمبر مقام نیست. سوء در همهٔ مراتب کثرت خودش و در همهٔ مراتب غیرت و دوئیت‌اش با ذات پروردگار، و آن تجلّی حقیقت توحید در عالم فعل، در عالم عقل و خیال، در عالم نفس و عالم قلب منظور است. خدایا، از هر

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۸۹.

سوئی که آنها را دور نگه داشتی، ما را هم دور نگه دار!

عید فطر، روز امام زمان علیه السلام

امروز روزی است که متعلق به امام زمان علیه السّلام است. همه باید متوجه آن حضرت باشیم و برای سلامتی آن حضرت باید دعا کنیم. برای صحت آن حضرت باید صدقه بدهیم و از خدای متعال بخواهیم که وجود حضرت را ظاهراً و باطناً بر سر ما مستدام بدارد و ما را در تحت ولایت آن بزرگوار به همان نحوه‌ای که او را قرار داده است، [قرار بدهد].

رفقا، خیال نکنید این مسئله مشکل است؛ نه، برای امام زمان علیه السّلام هیچ فرقی نمی‌کند. اینها برای ما سخت است. مگر ما می‌توانیم جلیس حضرت باشیم؟! مگر ما می‌توانیم مصاحب حضرت باشیم؟! مگر ما می‌توانیم با اولیای خدا قرین باشیم؟! مگر ما می‌توانیم؟! نه، مسئله برای ما بالا است! اما برای آنها یک چشم به‌هم زدن است؛ بلکه کمتر. هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ چه یک نفر را در ولایتشان داخل

کنند، چه تمام کرهٔ زمین را داخل کنند. مثل همان یک نفر است؛ اگر [ورود] آن یک نفر سخت است، آن هم سخت است و اگرآن آسان است، آن همه هم آسان است.

آیینه شو و جمال پری‌طلعتان طلب *** جاروب زن خانه و پس میهمان طلب[1]

ما خودمان را باید آماده بکنیم، آن وقت ببینیم که عنایت حضرت شامل می‌شود یا نمی‌شود!

از خدای متعال درخواست کنیم که خداوند وجود آن حضرت را از همهٔ بلیات سالم و محفوظ بدارد:

اللَهمّ کُن لِولیّکَ الحُجّةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ عَلیهِ و عَلَی آبائِهِ فی هذه السّاعَةِ و فی کُلِّ ساعَةٍ وَلیًّا و حافِظًا و قائِدًا و ناصِرًا و دَلیلًا و عَینًا حَتَّی تُسکِنَهُ أرضَکَ طَوعًا و تُمَتِّعَهُ فیها طَویلا.[2]

---

[1] دیوان اشعار، صائب تبریزی، غزل ۹۲۱:

آینه شو وصال پری‌طلعتان طلب *** اوّل بروب خانه، دگر میهمان طلب

[2] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۶۳۰، با قدری اختلاف.

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَيكَ فى دَولَةٍ كَريمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ و تَجعَلُنا فيها مِنَ الدُّعاةِ إلَى طاعَتِكَ و القادَةِ فى [إلَى] سَبيلِكَ و تَرزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنيا و الآخِرَة.[1]

جهت تعجیل در ظهور حضرت بقیةاللَه، امام زمان عجّل اللَه تعالیٰ فرجه الشریف و برای سلامتی [آن حضرت] و شادی ارواح مؤمنین و مؤمنات از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام که از دار فانی به دار باقی مشرّف هستند، سه صلوات ختم کنید.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۵۸۱. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳٦:
«بار پروردگارا، ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی.»